



مقاله

درس‌هایی از تاریخ سیاه‌کاری‌های بنی‌امیه



فضل‌الله صلواتی
بخش هشتم

معاویه و خاندانش و همگامی با خلیفه دوم

معاویه بن صخر (ابوسفیان) بن حرب بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف بن قصی، کتبه معاویه، ابو عبد الرحمن بود، ۱۸ سال پیش از هجرت پیامبر (ص)، در شهر مکه به دنیا آمده بود. او همراه پدر و مادر و دیگر کسانش در روز فتح مکه، در ماه رمضان سال هشتم هجری مسلمان شد، در آن زمان معاویه ۲۶ سال داشت. او نیز از زمره طلقاء، یعنی اسیران جنگی آزاد شده محمد (ص) به حساب می‌آمد.^(۱)

نوشته‌اند که: «بعد از مسلمان شدن، در جنگ یمامه که ناحیتی بود در شرق عربستان شرکت کرد.»^(۲)

معاویه چون نوشتن می‌دانست و نیکو می‌نوشت، پیامبر (ص) او را برای نوشتن برخی نامه‌ها به خدمت گرفت. در منابع اصلی مطلبی آورده نشده که او کتاب وحی هم بوده است و درباره نوشتن عبارات قرآن، تنها از علی بن ابی طالب (ع) و زید بن ثابت نام برده شده است.^(۳)

ولی بعدها معاویه خود را کتاب وحی، خال المؤمنین و صحابی پیامبر (ص) معرفی می‌کرد. معاویه از این عناوین سوء استفاده می‌کرد، خال المؤمنین، به اعتبار خواهرش ام حبیبیه، همسر پیامبر (ص) که ام المؤمنین بود، پس معاویه هم می‌شد: دلالی مؤمنین، تا روز قیامت!

معاویه اجازه نداد که برادران دیگر همسران رسول خدا (ص) مثل عبدالرحمن و محمد، پسران ابوبکر و برادران عایشه این عنوان را داشته باشند. احادیسی که در صحیحین از معاویه نقل شده اندک است و آنها را بیشتر از خواهرش ام حبیبیه و یا از خلفای اول و دوم نقل کرده است.

به‌طور کلی به‌خاطر دروغگویی و دروغ‌پردازی معاویه، احادیسی که او نقل کرده، راویان حدیث مورد استناد قرار نمی‌دهند و قابل قبول آنها نیست.^(۴) رسول خدا (ص) چون معاویه را با استعداد و

زیرک تشخیص داده بودند او را به خدمت گرفتند، شاید می‌خواستند او را که هنوز جوان بود تحت تعلیم و تربیت خود قرار دهند و به او رموز مسلمانی بیاموزند و مدتی او را با مجاهدان و رزمندگان فداکار دمخور سازند تا با روش آنها خو گیرد و با آداب و سنت‌های اسلامی آشنا شود و شاید به خاطر آنکه غرور و نخوت و تکبر قبیله‌ای او را از سرش بیرون کنند او را مدتی نزد خود نگاه داشتند.

از سوی دیگر کسان و یارانش بنگرند، آنکه بیشترین عناد و خصومت را با محمد (ص) و مسلمانان می‌ورزید امروز خدمتگذار مسلمانان شده و چون بنده‌ای زیون مطیع اوامر محمد (ص) است،

**رسول خدا (ص) چون
معاویه را با استعداد و زیرک
تشخیص داده بودند او را
به خدمت گرفتند، شاید
می‌خواستند او را که هنوز
جوان بود تحت تعلیم و تربیت
خود قرار دهند و به او رموز
مسلمانی بیاموزند و مدتی
او را با مجاهدان و رزمندگان
فداکار دمخور سازند تا با
روش آنها خو گیرد و با آداب و
سنت‌های اسلامی آشنا شود
و شاید به خاطر آنکه غرور و
نخوت و تکبر قبیله‌ای او را از
سرش بیرون کنند او را مدتی
نزد خود نگاه داشتند**

غرور و کبریا نیش شکسته شود، معاویه از آن چیزی که تفرق داشت به همان مبتلا شده بود و راه چاره دیگری نداشت. اسیر دست مسلمان‌ها بود و باتوجه به آنکه خواهرش ام حبیبیه همسر پیامبر (ص) بود، نمی‌توانست کاری انجام دهد.

در دوران پیامبر (ص) ظرف یک‌سال و چند ماه، با هوشیاری‌ای که داشت اطلاعات بسیاری از اطرافیان و یاران محمد (ص) را به دست آورد. نزدیکان پیامبر (ص) را به خوبی شناخت و همه را برانداز می‌کرد و نقاط ضعف و قوت هر کدام را از نزدیک مورد بررسی قرار می‌داد. به همه رازها و رمزها پی برد و متوجه شد که سکوی پرتاب قدرت کجاست و برای به دست آوردن ریاست و قدرت پیشین سلسله بنی‌امیه در پوشش مسلمانی از کجا باید شروع کند و چگونه باید منتظر فرصت بوده و در کمین بنشیند؟

حضور او در خدمت پیامبر (ص) در تکوین شخصیت او برای آینده بسیار مؤثر بود. بسیاری چیزها را آموخت و تجربه‌هایی را فرا گرفت و نسبت به بسیاری از شخصیت‌ها و روحیه آنها شناخت پیدا کرد.

مسلمان‌ها در آن شرایط بیشتر در اندیشه جهاد و اعتلای کلمه اسلام بودند و می‌خواستند بر توسعه نفوذ مسلمانی بیفزایند. عده‌ای نیز در آن اندیشه بودند که نهایت استفاده را از وجود پیامبر (ص) داشته باشند و بهره‌های معنوی برگیرند و پیام‌ها و احادیثی از آن حضرت را برای آیندگان به خاطر بسپارند. جمعی نیز دنبال ریاست آینده و جانشینی پیامبر (ص) و حکومت بر سرزمین‌های فتح شده و تصاحب غنیمت‌های به دست آمده بودند.

دسته‌ای دیگر، منافقان و دشمنان اسلام بودند که منافشان به خاطر پیشرفت اسلام به خطر افتاده بود. آنها هم جز ایجاد اختلاف میان مردم و به اصطلاح شق عصای مسلمین و تفاق و دو

برهم‌زنی کار دیگری از دستشان ساخته نبود. افراد شکست‌خورده و سست ایمان و کشته داده‌های جنگ‌ها هم دنبال انتقام‌گیری و پشت‌پازدن به اسلام و مسلمانی بودند و قصد داشتند که به دین آسا و اجدادی خود برگردند. معاویه نیز با زیرکی و آینده‌نگری فوق‌العاده به دنبال فرصت مناسبی برای به دست آوردن قدرت مطلقه طولانی مدت بود، کمتر با کسی حرف می‌زد، نقشه‌هایش را افشا نمی‌کرد، با قیافه ظاهر‌الصلاح و حق به جانب ناظر بی طرف همه چیز و همه کار بود. بر ایمانش هم تکیه نداشت که برای حفظ آن نگران باشد، به جای، به چیزی و به کسی هم که پایبند نبود، که به خاطر آن شرایطی را در نظر بگیرد.

خدا، دین، پیامبر، قرآن، مسلمانی، جهاد، خلافت و... همه برای امثال معاویه ابزارهایی به حساب می‌آمدند که باید به سان نردبانی از آن بالا رفت و به هدف رسید. از هر وسیله‌ای چه خوب و چه بد برای رسیدن به مقصود بهره گرفت، بسیار آرام و باطمینان حرکت می‌کرد، شعار نمی‌داد، شلوغ نمی‌کرد، نقاط ضعف و قوت همه سردمداران را به خاطر می‌سپرد و همه را برای روزهای آینده در ذهن خود بایگانی می‌کرد. از روی حساب و با دقت حرکت می‌کرد. او نقشه‌های آینده درخشان سلطنت خود و خاندانش را به خوبی ترسیم می‌نمود، بالاخره باید ریاست از دست رفته دوران جاهلیت باز گردد. او خود را از غوغای سقیفه و انتخاب خلیفه دور نگاه داشت تا برای خود دشمن تراشی نکند و کسی نخواهد در برابر او جبهه‌گیری کند. ریاست، ریاست است؛ چه در دوران جاهلیت و چه در روزگار اسلام (مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانه).

معاویه با القانات پدر و مادرش که آرزوی سلطنت او را در سر می‌پروراندند، خود نیز به دنبال رؤیاهای پلاتیش روزشماری می‌کرد و در راه رسیدن به آن قله، بی‌وقفه تلاش داشت. ابوسفیان او را به تحمل مشکلات و صبر در مصائب و شکیبایی سفارش می‌نمود.

مادر معاویه، هند، دختر عتبه بن ربیع بن عبد شمس بود، او علاوه بر معاویه، عتبه را هم در خانه ابوسفیان به دنیا آورد.

هند اشراف‌زاده‌ای بی‌بند و بار بود؛ با هر کس که می‌خواست نشست و برخاست می‌کرد. حسان بن ثابت، شاعر زمان جاهلیت و اسلام، او را زنی سیل‌روی، خوش بوی، لطیف چهره از خاندان عبد شمس، وصف می‌کند که بسیاری از جوانان به دنبال او بودند.^(۱۱)

نوشتنه‌اند که ابتدا همسر مردی به نام **فاکهه بن مغیره** مخزومی شد. روزی آن مرد وارد خانه خود شد، مردی را دید که از آن خانه بیرون می‌آید، از آن روز اختلاف بین هند و فاکه آغاز شد و در نهایت به جدایی آن دو انجامید.^(۱۲)

هند، پس از جدایی از شوهرش، با پسر عمویش **مسافر بن ابی عمرو** که شاعری عاشق پیشه و خوش قیافه بود رابطه برقرار کرد، وقتی هند آبتن شد مسافر از ترس رسوایی و خشونت بنی امیه، مکه را ترک کرد و به حیره رفت تا کسی هم فرزند در شکم هند را به او نسبت ندهد. پس از آن، ابوسفیان با هند ازدواج کرد. با این حال او زنی خوشنام نبود و به فساد و انحراف مشهور بود که حتی شاعران از جمله حسان بن ثابت در خصوص انحراف او اشعاری سروده‌اند.

حسان در اشعارش می‌گوید: "هند، ای زن بدنام، چقدر خودخواه و مغروری، خودخواهی توأم با کفر. مگر تو نیستی ای زن آلوده دامن که خدا تو و همسرت را لعن کرده است، تویی که با پدر و فرزندت روز بدر به میدان جنگ شتافتی، ای بدنام ترس زن روزگار، آیا داستان زنایت را فراموش کرده‌ای که بر اثر آن با سرشکستگی در میان مردم ظاهر شدی؟ همان زنایی که برای تو فرزندی باقی گذاشت."^(۱۳)

این اشعار و ده‌ها شعر دیگر که در کتاب‌های تاریخ آورده شده، نوشته یا سروده مخالفان یا شیعیان در دوران‌های بعد نیست. حسان، معاصر آنها و یار و ندیم آنها بوده است. در کتاب‌های مختلف از جمله در کتاب "شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید"

معاویه در دوران پیامبر (ص)
ظرف یک‌سال و چند ماه،
با هوشیاری‌ای که داشت
اطلاعات بسیاری از اطرافیان
و یاران محمد (ص) را به دست
آورد. نزدیکیان پیامبر (ص) را
به خوبی شناخت و همه را
برانداز می‌کرد و نقاط ضعف
و قوت هر کدام را از نزدیک
مورد بررسی قرار می‌داد.
به همه رازها و رمزها پی
برد و متوجه شد که سکوی
پرتاب قدرت کجاست و
برای به دست آوردن ریاست
و قدرت پیشین سلسله
بنی امیه در پوشش مسلمانی
از کجا باید شروع کند و
چگونه باید منتظر فرصت
بوده و در کمین بنشیند؟

سخن از این دست بسیار است. هم او می‌نویسد: «معاویه به چهار نفر نسبت داده می‌شد **مسافر بن ابی عمرو، عماره بن ولید، عباس بن عبدالمطلب** و صباح، که این یکی خواننده بود و این چهارتن بر خلاف معاویه که زشت قیافه و کوتاه قد بود، در زیبایی اندام و قیافه و حتی صدا و آواز در زمان خود برترین بودند.»^(۱۴) و این چهار نفر انتخاب هند، آن زن اشراف‌زاده فاسد بودند. صباح در خانه ابوسفیان به هنگام مستی و شراب برای او و دیگر یارانش آواز می‌خواند و زنان را مسحور خود می‌کرد. برخی معاویه و عتبه بردارش را به صباح نسبت داده‌اند،^(۱۵) تاریخ نویسان غیر شیعی معاویه را به یکی از آن چهارتن نسبت می‌دهند، و نویسندگان شیعی در این خصوص حرفی برای گفتن نداشته‌اند.

باز همان‌ها می‌نویسند: هند حتی با غلامانش رابطه نامشروع داشت، به مردان سیاه بیشتر علاقه نشان می‌داد و اگر فرزندی از آنها به دنیا می‌آورد آن را می‌کشت... (و فرزند کشتن هم که در آن زمان مشکلی پیش نمی‌آورد) حتی در جریان یزید، پسر معاویه با **اسحاق بن طابه** به مشاجره پرداختند، یزید به مادر اسحاق تهمت ارتباط نامشروع زد. اسحاق هم در پاسخ گفت: آیا خوب است که همه فرزندان عباس به بهشت بروند؟ البته یزید در آن زمان معنی سخن اسحاق را نفهمید. پس از رفتن او، معاویه به پسرش گفت، او به تو اهانت کرد، چون در زمان جاهلیت مرا به **عباس بن عبدالمطلب** نسبت می‌دادند.^(۱۶)

زمخشوری نیز به مشکوک بودن پدر معاویه، بین چهار نفر که نام برده شدند اشاره می‌کند. سه نفر آنها را خوش اندام و خوش سیما می‌گوید و ابوسفیان را زشت‌رو و کوتاه قد و تعجب می‌کند که معاویه از او باشد. عتبه را از صباح می‌داند که سیاه‌چرده و خوش اندام بود و می‌گوید که هند او را در محل "اجیا" به دنیا آورد، که باز هم حسان، که با بنی امیه میانه خوبی نداشت شعری علیه او می‌سراید: "آن پسر بچه که در گوشه‌ای از سرزمین مکه بی گهواره بر خاک افتاده از کیست؟ دختری سید پوست از قبیله بنی شمس که گونه‌ای صاف و برجسته دارد او را زاییده است و..."^(۱۷)

فرق هند با دیگر روسپیان زمان آن بود که آنان در معرض انتخاب هرزگان، غریبان، غلامان و از راه رسیده‌ها بودند، ولی هند خود به شکار هرزگان می‌پرداخت و هر چند صباحی از میان آنها یکی را بر می‌گزید. فرق فساد فقیران و درماندگان با فساد اشراف زادگان در همین است، همه همکارند، اما نرخ‌ها متفاوت است.

هنگامی که معاویه در نامه‌ای **زیاد بن ابیه** را به مادرش

سینه منسوب می کند و می خواهد به رخ او بکشد که مادرش چگونه بوده، مزایدهم در جوابش می نویسد: این که با اشاره به مادم سینه به من طعنه زد، ای اگر من فرزند سمیعام، تو هم فرزند علمای هستی. (۱۳)

کتاب های الفدیر و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید در این مقوله مطالب بسیاری آورده اند.

روزی در حضور امام حسن (ع) در مجلس معاویه به حضرت علی (ع) اهانت می شود. حضرت امام حسن (ع) برآشفته و ناراحت، بر خورد می کنند و ضمن فرمایشات خود به معاویه می فرمایند: تو خود می دانی که در کدام بستر به دنیا آمده ای؟

ابن جوزی در کتاب "تذکره الخواص" می نویسد: معنی سخن حسن به معاویه که "می دانی در کدام بستر به دنیا آمده ای؟" این است که درباره معاویه گفته می شود او فرزند یکی از این چهار قرشی است: عماره بن ولید، مسافر بن ابی عمرو و عباس بن عبدالمطلب و صباح چه اینها همنشینان ابوسفیان بودند و متمم به داشتن رابطه با هند. (۱۴)

عماره بن ولید از زیباترین مردان قبیله قریش بود. درباره مسافر بن ابی عمرو که بیشتر از همه به هند عشق می ورزید نوشته اند: و چون هند از او آبتن شد و معاویه را در شکم داشت ترسید و مدتی فرار کرد و نزد پادشاه حیره رفت و از عشق هند بیمار شد. ابوسفیان به حیره رفت و او را دید که بیمار شده است، خیر ازدواج خود را با هند به او می دهد و بالاخره مسافر از این ناراحتی جان می دهد. (۱۵)

علامه امینی می نویسد: "آری، هر زناکار بی عفتی که با ستمیه، مادر زیاد، نایفه، مادر عمروعاص، هند، مادر معاویه، حمامه، مادر ابوسفیان، زرقاه، مادر مروان و دیگر فاحشه های مشهور آن زمان ارتباط داشت می توانست ادعای پدری فرزندان آنها را بنماید و با همسرانشان بر سر پدری به کشمکش بر خیزد." (۱۶)

حکیم ابوالقاسم فردوسی، شاعر بلند آوازه ایران وقتی که متمم به دوستی علی (ع) و اهل بیت پیامبر (ص) می شود و حق او را نادیده می گیرند، مورد اهانتش قرار می دهند اشعار زیر را می سراید: (۱۷)

برین زادم و هم بر این بگذرم
چنان دان که خاک بی حیدرم
دلت گر به راه خطا مایل است
ترا دشمن اندر جهان خود دل است
نباشد جز از بی پدر دشمنش
که یزدان به آتش بسوزد تنش
هر آن کس که در دلش بغض علی است
از او زارتر در جهان زار کیست؟
نگر تا نداری به بازاری جهان
نه برگردی از نیک بی همزمان

در برخی روایات آورده شده هنگام بیعت زنان

معاویه با زیرکی و آینده نگری فوق العاده به دنبال فرصت مناسبی برای به دست آوردن قدرت مطلقه طولانی مدت بود، کمتر با کسی حرف می زد، نقشه هایش را افشا نمی کرد، با قیافه ظاهر اصلاح و حق به جانب ناظر بی طرف همه چیز و همه کار بود. بر ایمانش هم تکیه نداشت که برای حفظ آن نگران باشد، به جایی، به چیزی و به کسی هم که پایبند نبود، که به خاطر آن شرایطی را در نظر بگیرد

مکه با پیامبر (ص) پس از پیروزی، محمد (ص) به آنها فرمود: مسلمان شوید یا آن شرط که شریکی برای خدا قائل شوید، به مال دیگران تجاوز نکنید، مرتکب زنا نشوید، فرزندان خود را نکشید، فرزندان نامشروع را به شوهران خود ملحق نکنید، با مردان نامحرم و اجنبی در یک جا ننماید، به کسی بهتان نزنید و...

هند، پاسخ هایی به پیامبر (ص) می داد. وقتی می فرمود فرزندان خود را نکشید، او می گفت، ما آنها را بزرگ می کنیم، سپس تو آنها را به کشتن می دهی و...

او از پیغمبر (ص) خواست که زن ها تا یک سال دیگر فرصت زنا داشته باشند و...

گویند وقتی پیامبر گفت: مرتکب زنا نشوید هند با ناراحتی گفت: مگر زن آزاده هم زنا می کند؟ پیامبر نگاهی به عمر انداختند و لبخندی زدند. (۱۸) در برخی روایات آورده شده که رو به عباس کرده و تبسم کردند، کتابه از این که ای عباس بین، این زن چه می گوید؟ با آن که بسیاری از افراد حتی خود پیامبر (ص) از شایعات و یا از واقعات در خصوص عباس و هند بی خبر نبودند.

در قرآن آمده: "الزانی لاینکح الا زانیه او مشرکه" و الزانیه لاینکحها الا زان او مشرکه، و حرم ذلک علی المؤمنین" (۱۹) مرد زناکار، جز زن زناکار یا مشرک را به همسری نگیرد و زن زناکار نیز جز با مرد زناکار یا مشرک همسر نشود و این نکاح بر مؤمنین تحریم شده است. و در آیه دیگری در همین سوره نور آمده:

"الغیبات للخبثین، و الخبیثون للخبثات و الطیبات للطیبین و الطیبون للطیبات، اولئک میرکون مما یقولون لهم مغفره" و رزق کریم" (۲۰) زنان پلید شایسته مردان پلیدند و مردان پلید، شایسته زنان پلید می باشند و زنان پاک دامن، در خور مردان پاکند و مردان پاک، لایق زنان پاک دامن، آنها از شایعات به دورند و آموزش و روزی با ارزش دارند.

حضرت مولانا جلال الدین مولوی چه زیبا می سراید: (۲۱)

طیبات از بسهر که، للطیبین
خوب خوبی را کند جذب از یقین
در هر آن چیزی که تو ناظر شوی
می کند با جنس سیرای معنوی
در جهان هر چیز چیزی جذب کرد
گرم، گرمی را کشید و سرد، سرد
قسم باطل باطلان را می کشد
باقیان را می کشند اهل رشید
ناریان مرزاریان را جاذبند
نوربان مر نوربان را طالبند
صاف را هم صافیان طالب شوند
درد را هم تیرگان جاذب بوند
زنگ را هم زنگیان باشنند یار
روم را با رومیان افتصاد کنار
تا جایی دیگر که می گوید: (۲۲)

باطلند و می نمایند رشید
ز آن که باطل باطلان را می کشند
ذره ذره کاندین ارض و سماست
جنس خود را همچو گاه و کهریاست
این هم نوعی زندگی در جاهلیت بوده است و روابط آدم های که از دین و تمدن دور بوده اند و سدهایی در برابر عدالت و آزادی بشریت بودند.

هند پس از آن که مسلمان شد به خانه خود رفت و بی را که داشت به زیر افکند و با لگد بر آن زد و به آن گفت: چقدر به تو مغرور بودیم و هیچ فایده ای نداشتی و آخر شکست خوردیم. (۲۳)

هند در خانه ابوسفیان دو فرزند به دنیا آورد یکی عتبه و دیگری معاویه. پسران دیگر ابوسفیان به نام های یزید، محمد، عنبسه، حنظله و عمرو که از زنان دیگر ابوسفیان بودند. حنظله در جنگ بدر به دست سرداران اسلام کشته شد، جز معاویه که فوق العاده در تاریخ و به انحراف کشیدن مسلمانی اثر داشت، آنها چندین معروف و مشهور نبودند و جزو زیرکان و باهوشان و سیاسی کاران نیز به حساب نمی آمدند. (۲۴)

صرف نظر از مسائل اخلاقی و انحرافات که در تاریخ از آن زن و شوهرش ابوسفیان نقل کرده اند، آنها عناد و دشمنی فوق العاده ای با پیامبر (ص) و اسلام داشتند، پیش از هجرت چه زنج ها که بر مسلمانان

وارد ساختند و چه بسیار که آنها را آزدند.

هند پیش از همه عقده کشته‌های یاران و کسانش در جنگ بدر را در سینه داشت، زیرا در آن جنگ، پدرش عتبه، برادرش ولید و ناپسریش حنظل و تعدادی دیگر از بستگانش به دست مسلمان‌ها کشته شده بودند و همین کینه او را به لجاج و عناد کشانیده بود. از همان زمان بدر بر کشته‌هایش نوحه‌سرای می‌نکرد، باشد که همچنان تشنه انتقام باقی بماند و حقد و کینه‌هایش از سینه بیرون نشود. او می‌گفت: تا انتقام خون کسانم را از محمد نستانم آرام نمی‌گیرم و بر عزیزانم ندبه نمی‌کنم. (۳۳)

پس از کشته شدن عتبه پدر هند، شوهرش ابوسفیان به جای او نشست و این زن و شوهر تا جنگ احد لحظه‌ای از تحریک مردم علیه محمد (ص) و مسلمان‌ها و دشمنی با آنها دست برنداشتند.

در جنگ احد، هند با دیگر زنان قریش شرکت فعال داشت؛ با سرودها، آوازه‌ها، شعرها، دف‌زدن‌ها و رقص‌هایشان مردان را تشویق به انتقام‌گیری و نبرد می‌کردند. (۳۴)

و شاهد بودیم که در جنگ احد در اثر غفلت و نافرمانی بعضی از مسلمان‌ها، مشرکین پیروزی نسبی به دست آوردند و برخی از سران از جمله حمزه سیدالشهدا شهید شدند و این برای مشرکین قریش بزرگترین پیروزی بود. هند با نهایت قساوت و کینه‌ورزی، پهلوی حمزه را درید و جگر او را بیرون آورد و چون گرگان خونخوار به دندان کشید و از آن پس به هند جگر خوار معروف شد.

و آیا کسی انتظار دارد معاویه که در این دامان پرورش یافته و از این پستان شیرخورده، فردی صالح و سالم از کار در آید؟

نه تنها بدن حمزه را مثله کردند، که بدن دیگر شهیدان احد را تکه تکه نمودند. گوش و بینی آنها را بریدند و زن‌ها از اعضای بدن آنها برای خود زینت درست کردند.

پس از خاتمه جنگ، هند بر بالای تپه‌ای ایستاد و فریاد زد: «ای مسلمانان ما انتقام روز بدر را گرفتیم، این است نتیجه جنگ و کشتار، من به عهدم رسیدم و دل خود را شفا بخشیدم، من از وحشی قاتل حمزه که آتش دل مرا فرونشاند سپاسگزارم.» (۳۵)

پس از فتح مکه در سال هشتم هجری، هند هم مانند دیگر مشرکان شکست‌خورده، نگران حال خود، شوهر و فرزندان خود بود. جنایت هند آن قدر بزرگ بود که برای خودش احساس بخشیده شدن نمی‌کرد. او فکر می‌کرد محمد (ص) انتقام عمویش حمزه را که تنها سه سال از شهادت او گذشته بود از او خواهد گرفت، ولی ابر رحمت محمدی (ص) بر او هم بارید و عفو عمومی شامل احوال او هم شد. مردها و زن‌هایی که اظهار اسلام کردند، آنها را یکی

خدا، دین، پیامبر، قرآن، مسلمانی، جهاد، خلافت و... همه برای امثال معاویه ابزارهایی به حساب می‌آمدند که باید به سان نردبانی از آن بالا رفت و به هدف رسید

معاویه بسیار آرام و باطمینان حرکت می‌کرد، شعار نمی‌داد، شلوغ نمی‌کرد، نقاط ضعف و قوت همه سردمداران را به خاطر می‌سپرد و همه را برای روزهای آینده در ذهن خود بایگانی می‌کرد. از روی حساب و با دقت حرکت می‌کرد، او نقشه‌های آینده در خشان سلطنت خود و خاندانش را به خوبی ترسیم می‌نمود، بالاخره باید ریاست از دست رفته دوران جاهلیت باز گردد

پس از دیگری برای بیعت نزد محمد رسول‌الله (ص) آوردند، پیامبر (ص) با شرايطی و مطالبی با مردان و زنان بیعت می‌کرد، که به آن اشاره شد.

گویند که کاهنان به هند گفته بودند پسرش پادشاه خواهد شد. او انتظار آن روز را می‌کشید، در دوران جاهلیت که این اتفاق رخ نداد، هند و شوهرش ابوسفیان دنبال فرصتی بودند که در دوران اسلام، این پادشاهی را برای معاویه میسر سازند که با کوشش و تلاش بسیار به آنچه می‌خواستند رسیدند.

پس از مرگ یزید بن ابوسفیان در سال پنجم خلافت عمر، کسی به هند به خاطر مرگ ناپسریش تسلیت گفت و معاویه را ستود که جانشین او شده بود. هند پاسخ داد: معاویه جانشین کسی نمی‌شود، بلکه او رهبری جهان عرب را بر عهده می‌گیرد، معاویه باید برتر و بالاتر از همه باشد. (۳۶)

پدر و مادر معاویه تشخیص داده بودند که این پسر استعداد فوق‌العاده‌ای دارد و نسبت به دیگر پسران ممتاز است. هوش سرشار، سیاسی کاری، دسیسه‌بازی، مکر، خدعه و زیرنگ‌های او از دیگران بیشتر است، او را در جهت رسیدن به ریاست،

مقام و امپراتوری برای دست‌یافتن به حاکمیت، قدرت‌مداری و سروری تربیت می‌کردند و اینکه از اسلام و مسلمانی و دین و قرآن به‌عنوان ابزار قدرت و نردبان ترقی استفاده کند و الحق درس‌های پدر و مادر را به خوبی فراگرفت و بدان عمل کرد.

هند پیوسته به معاویه سفارش می‌کرد که تابع فرمان عمر باشد و در شام کاری نکند که عمر را خوش نیاید، هر چند که معاویه به آن کار تمایل نداشته باشد. (۳۷)

در سال نهم هجری، چون به پیامبر (ص) خبر رسید که سپاهی از رومیان که در شامات مستقر بودند راهی سرزمین مسلمانان می‌شوند تا آنان را سرکوب کنند، سپاهی را تدارک دیدند و با فرماندهی شخص خود، راه شمال را به سوی شامات با سی هزار سپاهی در پیش گرفتند حضرت علی (ع) را در مدینه به جای خود گذاشتند، (۳۸) چون سفری دور و دراز در پیش بود و امکان بازگشت بعید به نظر می‌رسید، باید فرد مورد اعتمادی رهبری جامعه را در دست داشته باشد.

مناسبت و شأن بیان حدیث منزلت در آنجا بود که رسول خدا (ص) به علی (ع) فرمودند: «أما ترضى يا علي أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي» ای علی، آیا خشنود نیستی که نزد من همان مقام هارون نزد موسی را داشته باشی، جز آن که بعد از من پیامبری نیست. (۳۹)

پیامبر (ص) در نبرد تبوک به موفقیتی چشمگیر دست یافت، بر سر آن بود که آن نبرد ادامه پیدا کند. در آخرین روزهای زندگیش بود که اسامه، پسر زید را فرماندهی سپاهی داد که به منطقه‌ای از شامات روی آرند، که رحلت پیامبر (ص) پیش آمد و حرکت سپاه به تأخیر افتاد. پس از روی کار آمدن ابوبکر از نخستین اقداماتش حرکت جیش اسامه بود که موفقیتی اندک به دست آورد و پس از ۱۵ روز بازگشت و ابوبکر به استقبال او آمد. (۴۰)

ابوبکر در همان نخستین روزهای خلافتش خالد بن ولید را به فرماندهی سپاهی گماشت و او را به سوی بنی تمیم فرستاد. خالد در نبرد بنی تمیم، مالک بن نویره مسلمان پاک دامن را به بهانه نپرداختن زکات به مأموران ابوبکر، بی‌گناه کشت و همان شب همسر او را تصاحب کرد. این امر موجب اعتراض بسیاری از مسلمانان و از جمله حضرت علی (ع) شد. در گام‌های نخستین پس از پیامبر (ص) این جنایت بر مسلمان‌ها گران آمد، ولی ابوبکر از آن چشم پوشید و برای آن که این اشتباه فاحش را از نظرها محو کند، خالد بن ولید را با سپاهی به یمامه فرستاد، تا هسیلمه، شخص مدعی پیامبری و پیروانش را سرکوب کند. معاویه نیز در این نبرد همراه خالد بود و رموز نبرد را می‌آموخت. در آن

حمله نیز خالد مرتکب خطاهایی شد و جان بسیاری از بی گناهان را تپاه کرد، ولی کسی نبود که از او توضیحی بخواهد و دست کم سفارش بی گناهان را بکند، حاکمان توجه می کردند که اجتهاد کرد و خطا کرده و با این جمله می خواستند خود و امثال خالد را تبرئه کنند، که هرگز نزد خداوند پذیرفته نیست و گناه، خیانت و فساد زیردستان به گردن و به پای آنهاست که اینان را حکمی یا فرمانی داده اند و آنان در پیشگاه خدا و مسلمانان مسئولند، باید که پاسخگو باشند و هر دو مجرمند.

نوشته اند که در آن جنگ دوهزار و دو سیست تن از مسلمانان کشته شدند که بسیاریشان حافظان قرآن بودند، و مسیله با زوین وحشی، همان کشته حمزه سیدالشهداء کشته شد، وحشی پس از کشتن مسیله فریاد بر آورد که من در روزگار کفر، بهترین مردمان را کشتم و در دوران اسلام بدترین را.

در نبرد یمامه، تقریباً تمام مردان آن منطقه از دم تیغ خالد بن ولید جان سالم به در نبردند، با این حال که دستگاه خلافت به نقاط ضعف خالد پی برده بود و او را تویخ می کرد، ولی باز هم به او مأموریت های دادند و مثل آن که بی تقوایی و بی محابایی او را در ریختن خون بی گناهان پسندیده می دانستند، و معاویه او را در این مأموریت خوب شناخت و به نقاط ضعف او که قدرت طلبی و خونریزی و خشونت گرایی و زنجبارگی و حیف و میل کردن اموال عمومی بود، پی برد و می دید که خلیفه، ابوبکر چگونه او را مورد عنایت قرار می دهد و از خطاهای او چشم پوشی می کند. (۳۱)

در سال ۱۲ هجرت (۶۳۳ میلادی) دومین سال رحلت پیامبر اکرم (ص) و پس از عدم موفقیت سپاه اسامه، ابوبکر با تشویق و وعده غنایم، سه لشکر را برای فرستادن به سوی شامات تجهیز کرد: لشگری به فرماندهی عمر و عاص به سوی خلیج عقبه و مصر، شرحبیل بن حسنه را به سوی تبوک و شوق شامات، تبوک، شهری بود در مسیر دمشق و در آن زمان مرکزیتی داشت و لشکر سوم را به فرماندهی یزید بن ابوسفیان به سوی سواحل دریای مدیترانه، صور، صیدا و عرقه، جبیل، عکنا، قبادیه (بیروت امروز) گسیل داشت، معاویه به همراه برادرش یزید در این جنگ شرکت کرد و با زحمت فراوان توانستند آن مناطق را فتح کنند. (۳۲)

ابوسفیان نیز به همراه پسرانش به آن دیار رفت و نقش مشاور را برای آنها ایفا می کرد و تجربیات خود را در اختیار آنها می گذاشت و اصرار داشت که نشان دهد فتوحات فرزندان ابوسفیان از همه بیشتر است و آنها موفق ترند. ابوسفیان در اثر حادثه های در این جنگ ها چشم چپ خود را هم از دست داد و به طور کلی نابینا شد.

ابوبکر اندکی بعد ابوعمیده جراح را با نیروهای کمکی که تجهیز کرده بود به کمک آن فرماندهان پیشین فرستاد. فرمانده سپاه رومیان در فلسطین کشته شد و مسلمانان در کرانه های دریای مدیترانه و فلسطین به پیش رفتند. آنها هماهنگ عمل می کردند و خلیفه، پیوسته نیروهای کمکی و تدارکات لازم را برای آنها می فرستاد.

نوشته اند که مسلمانان به هر جا می رفتند مردم تسلیم می شدند و در بیشتر موارد نیازی به جنگ پیدا نمی کردند. نیروهای کمکی دیگری که خلیفه به سوی شام فرستاد لشگری به فرماندهی خالد بن ولید بود. سرانجام مسلمانان با پیروزی کامل و بدون مانع پیش می رفتند و هرقتل، امپراتور روم شرقی از جلوی آنها عقب نشینی می کرد. فتح دمشق در سال چهارده هجری در زمان خلافت عمر انجام شد، بسیاری از مردم دمشق خانه و زندگی خود را رها کردند و به انطاکیه رفتند و به هرقتل پیوستند و مسلمانان در خانه های خالی آنها سکنی گزیدند. (۳۳)

ابوبکر در ماه جمادی الثانی سال سیزدهم هجرت، پس از دو سال و سه ماه و چند روز خلافت در گذشت و عمر را به جای خود خلیفه کرد.

در دوران خلافت عمر، حکام شامات عبارت بودند از ابوعمیده جراح، معاذ بن جبل، یزید بن ابوسفیان، معاویه بن ابوسفیان و خالد بن ولید. (۳۴)

تا پایان روزگار عمر، به مرور زمان، معاویه

پس از فتح مکه در سال هشتم هجری، هند (مادر معاویه) هم مانند دیگر مشرکان شکست خورده، نگران حال خود، شوهر و فرزندان خود بود. جنایت هند آن قدر بزرگ بود که برای خودش احساس بخشیده شدن نمی کرد. او فکر می کرد محمد (ص) انتقام عمویش حمزه را که تنها سه سال از شهادت او گذشته بود از او خواهد گرفت، ولی ابر رحمت محمدی (ص) بر او هم بارید و عفو عمومی شامل احوال او هم شد

حاکمیت تمام شامات را در اختیار گرفت. (۳۵)

عمر اجازه نمی داد که صحابیان پیامبر (ص) حتی مهاجر و انصار، از شهر مدینه بیرون شوند؛ نخست به خاطر آن که نقل حدیث نکنند و رفتار حاکمان شهرها را زیر سؤال نبرند که مثلاً رفتار حاکمان فرماندهان با سنت پیامبر (ص) مغایر است و دیگر آن که با اظهار نظرها و بیان حدیث ها و گفته های خود به اصطلاح تشنج آفرینی نکنند و باعث تشویش اذهان عمومی نشوند؛ پس باید در همان مدینه بمانند و حتی برای جنگ هم اجازه خروج به آنها نمی داد و به آنها می گفت: شما در زمان رسول خدا جنگستان را کرده اید. (۳۶)

صحابه با شرایطی خاص و با اجازه خلیفه می توانستند از مدینه بیرون بروند. (۳۷)

امکان داشت آنها کلامی به زبان آورند که خلاف اوامر خلیفه باشد، حتی به آنها اجازه نقل حدیث را هم نمی داد. (۳۸)

می بینیم که غیر از مسلمان فارسی که مدتی حاکم مدائن شده بود دیگر حکام و فرماندهان چندان عمقی در شناخت اسلام و قرآن نداشتند و نماد همه آنها معاویه بن ابوسفیان بود.

عمر، اموال همه کارگزارانش را گرفته و به اصطلاح مشاطره، یعنی دو قسمت می کرد و دوباره آنان را به سر کار خود برمی گرداند. ابو موسی اشعری، عامل خود در بصره را به سبب داشتن دو کتیز و دو کاسه، مورد بازجویی و عقاب قرارداد و اموالش را مصادره کرد. (۳۹)

یکبار ابوهریره به او گفت: اموال را گرفتی، آبرویم را بردی و کتکم زدی چگونه دوباره سر کار خود بروم. (۴۰)

عمر همه را دزد و سواستفاده گر می دانست غیر از معاویه اموال همه را به آن صورت که نوشته شد مشاطره یا مصادره نموده و عملاً آنها را منتهم و محکوم به دزدی می کرد؛ عجیب است که در این رابطه چرا تنها معاویه مستثنی شد؟ هنگام سفر خلیفه دوم به شام که سوار بر الاغی بود و عبدالرحمن عوف هم با او بر الاغی سوار بود معاویه با موکی عظیم و پر تجمل از آنها استقبال کرد. عمر نه تنها به او اعتنایی نکرد، بلکه روی از او برگرداند، در نتیجه معاویه مسافتی زیاد را پیاده به دنبال عمر راه افتاد، عبدالرحمان به عمر گفت: آخر تو که این مرد را خسته کردی!

عمر از معاویه پرسید: این موکب با این همه تجملات و تشریفات از آن تو است؟ با آن که شنیده ام حاجتمندان همواره بر سر در خفا تو می ایستند و انتظار می کشند؟

معاویه گفت: آری، ای امیرالمؤمنین عمر گفت این تشریفات و تجملات را برای چه می خواهی؟ معاویه گفت برای آن که نزدیک سرزمین دشمن زندگی می کنیم و جاسوسان آنها پیوسته ناظر احوال ما هستند، از این رو لازم است در مقابل چشم ایشان

اسباب حسمت و قدرت را فراهم آوریم، اگر با این کار موافقی چنین کنیم و گرنه از آن چشم پوشیم. عمر گفت: اگر این سخن را راست گفتمی، راهی عاقلانه در پیش گرفته‌ای و اگر دروغ می‌گویی، خدعه‌ای زیر کانه به کار برده‌ای، من نه به این کار تو را فرمان می‌دهم و نه از آن تو را نهی می‌کنم (۳۱).
در کتاب‌های فتوح البلدان، طبقات الکبری، حیاة الصحابه، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، تاریخ طبری، سخن در این خصوص بسیار است، تفتیش عقاید، تحقیق بر در خانه‌ها، پرسیدن احوال افراد از همسایه‌ها و دخالت در زندگی خصوصی مردم از سنت‌هایی بود که خلیفه دوم برقرار کرد و دنبال آن را می‌گرفت. افراد متمم را مجازات می‌کرد، حتی به مردم سپرده بود که اگر از مسئولی شکایت دارند برای او بنویسند. از سوی دیگر پول‌های کلانی را به افرادی مثل زید بن ثابت یا یزید بن ابوسفیان و یا معاویه می‌بخشید، معلوم نیست که به آنها علاقه داشت یا از نفوذ آنها می‌ترسید. (۳۲)

معاویه پس از مرگ برادرش یزید، که به بیماری و یا (یا طاعون) از دنیا رفت، حاکم دمشق و قسمت عمده‌ای از سوریه و شامات شد و خلیفه در تثبیت خلافت او نهایت تلاش را می‌کرد و هیچ بازخواست و یا توضیحی دربارهٔ اداره منطقه و یا اموال مردم از او نمی‌خواست.

خلیفه دوم کارگزارانی را به خاطر پوشیدن لباس نوتنبه می‌کرد و کتک می‌زد، ولی در مورد معاویه هیچ امر و نهی‌ای نداشت و معاویه را کسرای عرب می‌خواند. (۳۳) هر وقت معاویه را می‌دید می‌گفت: «این شاهنشاه عرب است» (۳۴) و در همان زمان عمر بود که شام و فلسطین به‌طور کامل در اختیار معاویه قرار گرفت. عمر در وصیت خود هنگام مرگ به اصحاب شورا گفت: با یکدیگر اختلاف نکنید که معاویه در شام است (۳۵) و به اصطلاح عمر خود در آتشی که روشن کرده بود سوخت و با توطئه‌های ابوسفیان، معاویه و دیگر ایادی بنی‌امیه به دست فیروز (ابولؤلؤ) غلام مغیره بن شعبه کشته شد.

نوشته‌اند که در ابتدای کار شروع نبردهای شمال، ابوبکر خالد بن سعید را به فرماندهی انتخاب کرده بود، ولی به اصرار عمر بود که به جای او یزید بن ابوسفیان اعزام گردید و گرایش شدید خلیفه دوم به ابوسفیان و فرزندانش و نرمش با آنها و عدم خشونت در خصوص خطاهای آنها، هنوز از زوایای تاریک تاریخ است. با اینکه بنا به فرمایش حضرت علی (ع) عمر فردی خشن، تندخو و عصبی بود که نمی‌شد کسی با او کنار آید و یا با او سخن گوید (۳۶) و کثیراً و کثیراً اعتدازه بسیار لغزشکار و بسیار عذرخواه بود. با این حال در مورد ابوسفیان

و معاویه آن خشونت را اعمال نمی‌کرد و نرم‌خو بود، شاید این امر هم در رابطه با همان اجتهاد باشد! و صاحب هیچ اجتهاد و ایمانی را که از جاده عدالت خارج نشود نمی‌پذیریم و حمایت و پیروی از او را خلاف اسلام و انسانیت می‌دانیم.

عمر خود را حاکم مطلق و تالی‌تسو نبوت و خویش را مجاز می‌دانست که در تمام امور مردم دخالت داشته باشد، حتی قانون وضع می‌کرد و برخی از مقررات شرعی پیشین را لغو می‌نمود و همیشه شلاق دودست داشت و خاطیان را با شلاق خود کتک می‌زد و دلش می‌خواست جامعه را با شلاق و تازیانه اصلاح کند. در میان مردم هنوز هم تفکر دینی حاکم بود و مردم شیفته پیامبر (ص) و اخلاق او بودند و او از این موقعیت بهره‌مند می‌شد. (۳۷)

او خویشان را در ردیف محمد (ص) می‌دانست و بر اساس آیه اولوالاسر، خویشانش را ولی امر مسلمین و ولایت خود را همچون او به حساب می‌آورد که هر حکمی که می‌خواهد بدهد و هر چه را بخواهد حلال و یا حرام نماید و جز قرآن چیز دیگری را قبول نداشت. او قرآن را ثابت و سنت، حدیث، روایان و اهل بیت را متغیر و قابل تعویض می‌دانست. شاید نخستین کسی بود که مطلق بودن

وقتی عمر از دنیا رفت، همین عبیدالله (فرزند عمر) برای آن که راه گم کند و خود، مغیره، کعب الاحبار و معاویه را از اتهام مصون دارد بی‌درنگ ایرانیان دیگری که در مدینه بودند به نام هرمان و جفینه دختر فیروز و سومی همسر فیروز (ابولؤلؤ) را می‌کشد، عثمان متعرض او نمی‌شود. حضرت علی (ع) پیگیر قصاص عبیدالله بودند که چرا برای قتل پدرش سه مسلمان بی‌گناه را کشته است. در زمان خلافت علی (ع) او فرار کرد و به معاویه پناهنده شد و در جنگ صفین به دست یاران علی (ع) کشته شد و به‌سزای عمل خود رسید

را برای حکومت لازم می‌دانست و در تمام موارد بدون آن که دلیلی داشته باشد یا به سنت پیامبر (ص) توجه داشته باشد اجتهاد می‌کرد.

از سال ۱۷ هجری، عنوان امیرالمؤمنین، توسط مغیره بن شعبه و ابوموسی اشعری به او داده شد. (۳۸) در بسیاری از موارد تحت تأثیر یهودیان یا ایرانیان مسلمان شده بود و هر چه از آنها خوش می‌داشت، انتخاب می‌کرد. (۳۹)

ابن حجر هیتمی نقل می‌کند که روزی عمر مردم را مخاطب قرار داد و در خصوص اتحاد پس از خودش صحبت کرد و اینکه مردم از پراکندگی بهره‌مند و گفت: اگر احیاناً چنین پیشامدی شد و میان شما جدایی افتاد، بدانید که معاویه در شام است و او خوب می‌داند که شما را چگونه به راه آورد و اداره کند. (۴۰)

عمر، غیر مستقیم معاویه را فردی لایق، مدیر و مدبر معرفی می‌کند و نشان می‌دهد که اوست که با درایت و زیرکی می‌تواند جامعه اسلامی را رهبری کند و بدین وسیله حکومت بنی‌امیه را در شام و برای آینده مسلمانان تحکیم می‌کند و اوست که با برنامه‌ریزی دقیق خود ترتیب روی کار آمدن عثمان و پس از او معاویه را می‌دهد. شاید او صلاح و مصلحت می‌دانست که بنی‌امیه، زمام امور مسلمین را برای سال‌ها در دست گیرند!

کعب الاحبار و وهب بن منبه از عالمان یهودی که مسلمان شده بودند همواره در اطراف خلیفه دوم بودند و همین کعب بود که از کشته شدن عمر خبر داشت و به او گفته بود که بر محافظانیش بیفزاید و گفت: خبرش از کتاب‌های آسمانی به من رسیده است. او در زمان عمر مسلمان شده بود. (۴۱)

و باز برای تاریخ‌نویسان تعجب آور بود که خلیفه دوم نقل احادیث پیامبر (ص) را ممنوع ساخت، ولی اصرار داشت که اهل کتاب بخصوص یهودیان از آنسار و کتاب‌های خود مطالبی را نقل کنند، که بعدها این روایات با روایات اسلامی آمیخته شد و اسرئیلیات نام گرفت. (۴۲) و باز عجیب بود که از آن پس روایان حدیث و مورخان و مفسران بسیاری دنباله‌روی اسرئیلیات بودند و در دستگاه معاویه از این گروه بسیار نفوذ کرده بودند و مشاوران و معاشران معاویه بیشتر صاحب نظران مسیحی رومی و یا یهودیان مسلمان شده یا مسلمان نشده بودند. (۴۳)

باز یهودیان به عمر گفتند: پس از تو حکومت به کسانی می‌رسد که با اصل دین جنگیدند، یعنی بنی‌امیه. (۴۴) حتی طبری اعتقاد داشته که عمر با توطئه کعب الاحبار کشته شد، در صورتی که پیش از این اشاره داشتیم که او نیز در جریان توطئه بنی‌امیه بود و از ترور خلیفه در روز معین خبر داشته و ترور با هماهنگی حاکم شام معاویه عملی شده است. چون عمر ضربت خورد و مجروح شد، کعب الاحبار نزد

او رفت و به او گفت: آیا به تو نگفته بودم که شهید می‌شوی؟ (۵۷) و همین کعب، پس از ضربت خوردن خلیفه به عده‌ای می‌گوید: عمر بر در جهنم ایستاده است و به خود عمر می‌گوید تا پایان ماه ذیحجه به بهشت خواهی رفت. (۵۸)

گروهی از محققان اهل سنت، کشته شدن خلیفه را در اثر توطئه یهودیان دانسته‌اند و در همان ابتدای کار که یک ایرانی به نام فیروز این ترور را انجام داده بود، آن را توطئه ایرانیان مجوس می‌دانستند، به خاطر آن که ایران در زمان عمر سقوط کرده و به دست مسلمانان افتاده بود و هنوز هم پس از هزار و چهار صد سال، تشییع ایرانی‌ها را به خاطر مخالفت و یا دشمنی با خلیفه دوم تفسیر می‌کنند، در صورتی که اگر در زمان شاه اسماعیل صفوی، شاهان عثمانی شیعیان ترکیه، سوریه، اردن، فلسطین، لبنان و عراق را قتل عام نکرده بودند، جمعیت شیعه آن مناطق پیش از ایران بود. اینها که یهودیان یا ایرانی‌ها را مؤثر یا عامل قتل عمر می‌دانند، شاید تعصب ضد یهودی یا ضد ایرانی دارند و یا آن که از روی عصب می‌خواهند نقش بنی‌امیه، ابوسفیان، معاویه و غیره را در این امر نادیده بگیرند.

برخی از مورخان یکی از عوامل قتل عمر را عبیدالله پسر خود عمر می‌دانند، بالاخره او هم پول‌هایی گرفته بود که در قتل پدر خودش شریک باشد یا آن که در خصوص چیزهایی که می‌داند، حرفی نزنند و حتی خود عمر وصیت کرده بود که عبیدالله باید قصاص شود. (۵۷)

وقتی عمر از دنیا رفت، همین عبیدالله برای آن که راه گم کند و خود، مغیره کعب‌الاجبار و معاویه را از اتهام مصون دارد بی‌درنگ ایرانیان دیگری که در مدینه بودند به نام هر مؤان و جفینه دختر فیروز و سومی همسر فیروز (ابولؤلؤ) را می‌کشد، عثمان متعرض او نمی‌شود. حضرت علی (ع) پیگیر قصاص عبیدالله بودند که چرا برای قتل پدرش سه مسلمان بی‌گناه را کشته است. در زمان خلافت علی (ع) او فرار کرد و به معاویه پناهنده شد و در جنگ صفین به دست یاران علی (ع) کشته شد و به سزای عمل خود رسید. (۵۸)

نقل کرده‌اند عمر در پایان عمر پیوسته می‌گفت:

«بِأَلْتِنِي لَمْ أَكْ شَيْئًا، لَيْتَ لَمْ تَلِدْنِي أُمِّي، لَيْتَ كُنْتُ نَسِيًا نَسِيًّا، يَا لَيْتَنِي كُنْتُ حَانِكًا أَعِيشُ مِنْ عَمَلِ يَسَدِي، أَي كَاشٍ مِنْ هَيْجٍ بُوَدِمَ، أَي كَاشٍ مَادَرَا نَزَائِدَهُ بُوَدِمَ، أَي كَاشٍ بَافْتَدَهُ أَي بُوَدِمَ كَهْ أَزْ دَسْتَرَنْجِ خُوْدَمِ زَنْدِگِي مِي كَرْدَمِ...» (۵۹)

و این هم پایان کار خلیفه مسلمین که هر کاری را که خواست انجام داد و هر روشی را که پسندید دنبال کرد و می‌بینیم که با آرامش بدرود جهان نمی‌گوید و نگران آینده و قبر و قیامت است.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- البدایه و النهایه (ابن کثیر)، ج ۸، ص ۲۰.
- ۲- فتوح البلدان (بلاذری)، ص ۱۷۳.
- ۳- شرح ابن ابی الحدید (ترجمه)، ج ۱، ص ۱۷۱.
- ۴- ابن کثیر در "البدایه و النهایه" ج ۸ و علامه ابنی در جلد اول "القدر" در این خصوص مطالبی دارند.
- ۵- شرح ابن ابی الحدید، ج اول، ص ۱۶۹.
- ۶- همان.
- ۷- دیوان حسان بن ثابت، ص ۲۳۰.
- ۸- شرح ابن ابی الحدید، ج اول، ص ۱۱۱.
- ۹- شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۶۹.
- ۱۰- به نقل ترجمه القدر، ج ۱۰، ص ۲۴۱.
- ۱۱- همان، ص ۲۴۲ نقل از کتاب "ربیع الابرار" زمخشری.
- ۱۲- ابن ابی الحدید، ج یکم، ص ۱۱۱.
- ۱۳- از قول اصمعی و کلی در کتاب "المطالب" و در کتاب "القدر".
- ۱۴- ترجمه القدر، ج ۱۰، ص ۲۳۳ ترجمه جلد دهم، ص ۲۴۰، مطلب به طور مفصل آورده شده.
- ۱۵- شاهنامه، ج اول، ص ۹، سید محمد دبیر سیاقی.
- ۱۶- ترجمه القدر، ج اول، ص ۲۴۱.
- ۱۷- نور، ۳.
- ۱۸- همان، ۲۶.
- ۱۹- مثنوی معنوی، جلد دوم، صفحات اول.
- ۲۰- همان، جلد ۲.
- ۲۱- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۱۱، نقل به اختصار.
- ۲۲- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۹۱.
- ۲۳- شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۳۴۲.
- ۲۴- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۵۷، اشعار آنها نیز آورده شده است.
- ۲۵- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۹۱.
- ۲۶- داستان‌هایی به این صورت در جلد اول شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید آورده شده است.
- ۲۷- عقد الفرید، ج ۱، ص ۹.
- ۲۸- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۲۱ (ترجمه رسول محلاتی).
- ۲۹- همان، ص ۳۲۵.
- ۳۰- سیره ابن هشام، ج ۲.
- ۳۱- سیره ابن هشام، ترجمه رسول محلاتی.
- ۳۲- فتوح البلدان (بلاذری)، ص ۱۷۳.
- ۳۳- فتوح البلدان، ص ۱۲۱ - تاریخ طبری، ج ۳.
- ۳۴- مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۰۶.
- ۳۵- تاریخ ابن عساکر، ص ۱۵۳.
- ۳۶- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۷ و در جلد ۲ شرح ابن ابی الحدید، ص ۱۵۹، ۲۷ و ۲۸.
- ۳۷- شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۱۴.
- ۳۸- طبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۳۵.
- ۳۹- عقد الفرید، ج ۱، ص ۱۰.
- ۴۰- اخبار الطوال، ص ۱۲۴ و فتوح البلدان، ص ۲۷۷ مطالبی در این خصوص دارند.
- ۴۱- عقد الفرید، ج ۲، ص ۳۶۵.
- ۴۲- ترجمه القدر، ج ۱۰، ص ۳۳۳.
- ۴۳- نثر الدر، ج ۲، ص ۲۷.
- ۴۴- نهج البلاغه، خطبه ۳۳ (شکفته).
- ۴۵- در تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۲۵ مطالبی آورده است.
- ۴۶- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۰.
- ۴۷- همان و تاریخ تمدن اسلامی.
- ۴۸- معاویه سر دسته تبهکاران، ص ۸۸.
- ۴۹- سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۲۹۰ - شرح ابن ابی الحدید.
- ۵۰- آقای رسول جعفریان در جلد دوم تاریخ سیاسی اسلام بسیاری از این موارد را آورده‌اند، از ص ۸۶.
- ۵۱- حجت‌الاسلام آقای عبدالمجید معاذیخواه سخت به این نفوذی‌ها بدبین است و بسیاری از ضربه‌هایی را که اسلام در ابتدای کار خورده از ناحیه آنها می‌داند، در مجلدات (تاریخ اسلام).
- ۵۲- شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۸۰.
- ۵۳- طبقات ابن سعد، ج ۴، ص ۳۳۲.
- ۵۴- همان، ص ۳۲۲.
- ۵۵- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۱.
- ۵۶- وقعه الصفین، نصیرین مزاحم.
- ۵۷- حواصی الصحابه، ج ۲، ص ۱۱۵ - طبقات ابن سعد، ج ۴، ص ۳۴۰.

فهرستگان مهترم نشریه

با ارسال نظرات و پیشنهادات خود ما را در هرچه پربارتر کردن نشریه یاری کنید

meisami40@yahoo.com
http://www.meisami.com